

ریسندگان آب

مجموعه‌ی موج‌نوردان

«کتاب سوم»

کای مایر

مترجم

شهرپر معرفت



نقش‌ما

تهران

۱۳۹۳

فهرست

۷	کرمی که خواب می دید
۲۵	پرواز سفره ماهی ها
۳۹	در گرداب
۵۳	در آستانه‌ی جنگ
۶۷	نبرد بر سر لنگر
۸۳	دست گرداب چرخنده
۹۹	آینا
۱۱۵	موج دوم
۱۲۹	در مسیر کلاباوترها
۱۴۹	باران آتش
۱۶۵	سنگینی آب های عمیق
۱۷۹	دو موجود غول پیکر
۱۹۳	ناوگان آدمخواران
۲۰۹	گفت و گو در اعماق
۲۲۹	تیرون
۲۴۹	سرچشمه
۲۶۵	وقتی که الهه ها گریه می کنند
۲۷۷	سفره ماهی پیر
۲۸۹	جایی که همه‌ی جادوها به پایان می رسد
۳۰۹	نابودی
۳۲۱	جولی کجاست؟
۳۳۵	رسمان جادویی
۳۴۷	دنیای نو

کرمی که خواب می دید

صبح آخرین روز اقامت در النیوم، جولی به دیدن کرم سحرآمیز رفت. خانه‌ی کرم ساختمانی باریک در محله‌ی شعرای شهر ستاره‌ی دریایی بود که عرض آن فقط برای یک در کوتاه و یک پنجره جا داشت. این جا هم مثل جاهای دیگر النیوم نه زاویه‌ای وجود داشت و نه دیواری صاف. خانه‌های شهر از ماده‌ای مرجانی شبیه به عاج فیل ساخته شده بود که بعضی‌شان به طور طبیعی رشد کرده بودند و بعضی دیگر را هنرمندان و حجاران ساخته بودند. جولی از کنار نگهبان‌ها رد شد و در حال بازکردن در خانه گفت: «منم، جولی.»

همان‌طور که انتظارش را داشت، هیچ جوابی نگرفت. جولی می‌دانست کرم چوب در چه شرایطی به سر می‌برد و اگر این شرایط تا حالا تغییر کرده بود، حتماً خبرش به او هم می‌رسید.

جولی در را پشت سرش بست، چون مطلبی که می‌خواست به کرم چوب بگوید ربطی به نگهبان‌ها نداشت. در ضمن می‌ترسید که مونک تعقیبش کرده باشد و دور از چشم او وارد خانه بشود. جولی به هیچ‌وجه نمی‌خواست که صحبت‌هایش با کرم چوب به گوش مونک برسد.

این یک خداحافظی شخصی بود و فقط به خود جولی مربوط می‌شد. او از پله‌های نامنظم به طبقه‌ی بالا رفت. آن جا در بزرگ‌ترین اتاق خانه، کرم در پیله‌ی خودش آویزان بود و خواب می‌دید. اتاقی که زیر سقف گنبدی قرار داشت، تقریباً پر شده بود از تارهای ظریفی

که از جسم بی حرکت کرم چوب ترشح شده بود - و این تنها نشانه‌ی زنده بودن او بود.

چند روز پیش، وقتی اولین نشانه‌های به‌پیل‌رفتن کرم ظاهر شده بود، جولی پیشنهاد کرده بود که او را به قصر و حتی به اتاق خودش بیاورند. اما دلالت ارواح و جدّ بزرگ مخالف بودند و از تصمیم او حمایت نکردند.

البته جولی از تصمیم آن‌ها خیلی متعجب نشد. او و مونک مهم‌ترین آدم‌های النیوم بودند و این موضوع بارها و بارها به گوششان خوانده شده بود. هیچ‌کس اجازه نداشت بدون مجوز به آن‌ها نزدیک بشود. به‌خصوص موجودی که قرار بود به‌جای کرم از داخل آن پیل‌ه بیرون بیاید. البته اگر اصلاً موجودی از پیل‌ه بیرون می‌آمد.

«سلام، کرم.»

جولی در مقابل دیواری از تارهای ابریشمی متوقف شد. پنجره‌های اتاق را با پارچه‌های توری پوشانده بودند. این کار کرم را از دید خانه‌های روبه‌رویی محافظت می‌کرد، همین‌طور از دید مرغان حشره‌خوارِ گرسنه که ممکن بود به پیل‌ه‌ی بی‌دفاع حمله کنند. در النیوم فقط قصرها بودند که پنجره‌های شیشه‌ای داشتند، نه خانه‌های مردم عادی. آن‌ها برای حفاظت خانه‌هایشان در مقابل باد و باران از دریچه‌های چوبی استفاده می‌کردند که البته جلوی ورود نور به داخل خانه را هم می‌گرفت. پارچه‌هایی که این‌جا پنجره‌های اتاق را به‌جای دریچه‌های چوبی می‌پوشاند، نور اتاق را به رنگ شیری درمی‌آورد و سایه‌ها را محو می‌کرد. در سرتاسر اتاق مرز مشخصی بین تاریکی و روشنایی وجود نداشت و همه چیز محو به نظر می‌رسید.

«سلام.» جولی دوباره سلام کرد. او از دیدن منظره‌ی این بیشه‌ی ابریشمی ترسناک جا خورده بود. بوئناوتور، همان مرد پیت‌بولی، روزی دوبار به این‌جا می‌آمد و به کرم سر می‌زد. او برای جولی از دیدارهایش تعریف کرده بود. اما این اولین باری بود که جولی ابعاد پیل‌ه‌ی کرم را با چشم‌های خودش می‌دید. تارهای ابریشمی به شکل شبکه‌ای عظیم در هم تنیده بودند و از کف اتاق

تا سقف کشیده شده بودند - شبکه‌ای که بی‌شبهت به تار عنکبوت نبود، اما ظرافت بیش‌تری داشت و طرح خاصی در آن به چشم نمی‌خورد. عمق این جنگل تارهای شح‌گون به چندین قدم می‌رسید و در مرکزش انبوه‌تر می‌شد و به شکل یک بیضی درمی‌آمد که همان پیل‌ه‌ی کرم بود. پیل‌ه انگار در هوا معلق بود و تارهایی که آن را در ارتفاعی به اندازه‌ی شان‌ه‌ی یک انسان نگه می‌داشت، تقریباً نامرئی بود.

کرم چوب سحرآمیز در میان این پیل‌ه دیگر دیده نمی‌شد و بدنش در زیر لایه‌ای به ضخامت یک و جب از ابریشم پنهان شده بود، و فقط یک تپش ضعیف نشان می‌داد که او زنده است.

«این واقعاً آدم را تحت تأثیر قرار می‌دهد...» جولی با ناباوری این را گفت. به نظر می‌رسید چیزی که می‌دید لب‌هایش را به هم چسبانده بود. انگار تارهای ابریشمی دهانش را پر کرده بود. «امیدوارم حالت آن‌جا خوب باشد.»

کرم جوابی نداد. بوئناوتور به جولی هشدار داده بود که هرگفت‌وگویی با کرم چوب در حال حاضر یک اقدام یک‌طرفه است. با وجود این، بوئناوتور معتقد بود که کرم می‌تواند صدای جولی را بشنود. هرچند جولی خودش چندان مطمئن نبود.

جولی گفت: «تو همه‌ی ما را کمی ترساندی. حداقل می‌توانستی قبلاً به ما بگویی که ممکن است چنین چیزی پیش بیاید. منظورم این است که هیچ‌کدام از ما چیز زیادی در مورد کرم‌های چوب سحرآمیز نمی‌دانیم.» بعد آهی کشید و دستش را دراز کرد تا یکی از تارهای جلویی شبکه را لمس کند. سطح شبکه مثل یک پرده موج برداشت، انگار لایه‌ای از هوا نوک انگشت‌هایش را نوازش کرد. «من آمده‌ام که خداحافظی کنم.» جولی دستش را عقب کشید و انگشت شستش را به کمر بندش قلاب کرد. «من و مونک داریم راه می‌افتیم. به‌طرف شورفن شروند. این‌جا در النیوم همه امیدوارند که ما بتوانیم سرچشمه‌ی گرداب چرخنده را ببندیم: بزرگان شهر، سردار دآرتویس، دلالت ارواح و جدّ بزرگ. خودمان هم طبیعتاً همین‌طور. خودم را نمی‌دانم... اما مونک واقعاً در کار